



ماجرای آموزش از طریق تلویزیون توسط وزارت آموزش و پرورش پیگیری می‌شد. آنها ابتدای دهه ۶۰ چند دوربین ۸ یا ۱۶ میلیمتری وارد کرده بودند که دوربین‌های بسیار با کیفیتی به شمار می‌رفتند. قصدشان هم این بود که يك تلویزیون آموزشی راه بیندازند که هیچ وقت محقق نشد

فاجعه‌ی یک

ویژه‌نامه رادیو و تلویزیون روزنامه جام جم
شنبه ۲۹ شهریور ۹۹ • شماره ۷۲۵



تلویزیونی و شبکه دو سیما را برعهده داشته است. البته کارنامه آقای ارگانی در آموزش تلویزیونی خلاصه نمی‌شود و وی از باعث و بانی‌های تولید کارهای زیاد و مهمی بوده است. کارهایی که پای ثابت خاطرات دهه شصتی‌هاست و از جمله آنها می‌توان به محله بروییا، همسران، در پناه تو، زی‌زی گولو و... اشاره کرد. حتی سریال‌های اوشین (سال‌های دور از خانه) و هانیکو (داستان زندگی) هم در دوران او پخش شده است.

انتخاب بهترین معلم‌ها

یکی از مهم‌ترین چالش‌های آموزش تلویزیونی دبیرانی هستند که قرار است محتوا را به دانش‌آموزان منتقل کنند. مهدی ارگانی در مورد این که معلم‌های آموزش تلویزیونی چطور انتخاب می‌شدند می‌گوید: «در همه شغل‌ها آدم‌های متفاوتی حضور دارند. بالاخره بعضی‌ها به خاطر تبحر و تجربه ارجح هستند. این نکته در موضوع آموزش خیلی اهمیت دارد. شما فکر کنید، اوایل انقلاب هنوز نقاط محروم بسیاری داشتیم، در کنار آن جنگ هم شده بود و شرایط سامان نداشت. در این اوضاع يك معلم زنده می‌تواند اثرگذاری بسیاری داشته باشد و دانش‌آموزان در همه جای کشور از آموزش يك معلم درجه يك بهره می‌بردند.»

ارگانی درباره این‌که به یاد دارد معلم‌ها چه کسانی بودند می‌گوید: واقعیت این است که آن زمان برای این موضوع فردی در شبکه حضور داشت به نام آقای باغچه‌سرا که الان فوت شده‌اند. ایشان آدم بسیار دقیق و منظم و مرتبی بودند که کار هماهنگی معلم‌ها و پیگیری ضبط دروس و... را برعهده داشتند.

او همچنین در ادامه سخنان‌ش راجع به وجه آموزشی شبکه دو نیز توضیح می‌دهد: آن اوایل شبکه دو، شبکه‌ای آموزشی بود. چون مثل امروز نبود که ما چندین شبکه داشته باشیم. ما هم تلاش می‌کردیم موضوعات مهم را در دستور کار خود قرار دهیم. همین آموزش دروس نیز تجربه متفاوتی بود. ما با افرادی مواجه بودیم که بسیار پیگیر بودند و با تلفن و نامه‌هایشان متوجه می‌شدیم که برنامه‌ها مخاطب خوبی دارد اما این‌که آیا به اندازه مخاطبان اثرگذاری هم داشتیم یا خیر، نمی‌دانم.

او در پایان این گفت‌وگو تأکید می‌کند: بعدها که تلویزیون گسترده‌تر شد و تب و تاب جنگ هم خوابید، ما کم‌کم رویکرد شبکه دو را از آموزشی به فرهنگی تغییر دادیم و در ادامه هم شبکه آموزش راه‌اندازی شد که در این شبکه هم در ابتدای راه آموزش درسی وجود داشت، حتی بخشی برای بی‌سوادها بود و کتاب‌های نهضت سوادآموزی را به مخاطبان ارائه می‌کرد، اما کم‌کم این رویکرد هم شکل و شمایلش تغییر کرد.

آموزش تلویزیونی چگونه شکل گرفت؟

عده‌ای مهاجرت کرده بودند و خواه ناخواه شهر و دیارشان را ترک کرده بودند و بقیه هم که گاهی به خاطر حملات موشکی تعطیل می‌شدند. این نابسامانی‌ها ما را وارد فاز جدید کرد که به فکر دانش‌آموزان بیفتیم تا از کلاس و درس و مدرسه عقب نیفتند.

ارگانی البته دوره این کلاس‌های تلویزیون را کوتاه می‌داند و اضافه می‌کند: همان زمان خیلی سریع برنامه‌ریزی صورت گرفت و مشخص شد که چه روزهایی چه درس‌هایی پخش شود. البته درباره انتخاب درس‌ها چون به اندازه امروز امکانات نبود، ترجیح بر این بود که درس‌هایی که سخت‌تر هستند و نیاز به آموزش دارند، پخش شوند. مثل عربی، فیزیک، ریاضی و... موضوع دیگر هم هماهنگی با وزارت آموزش و پرورش بود. خیلی سریع بهترین معلم‌ها انتخاب شدند و کار ضبط آغاز شد.



مهدی ارگانی جعبه سیاه آموزش سراسری در دوره جنگ است که از شبکه دو پخش می‌شده. این مدیر سابق شبکه دو خاطرات زیادی از آن زمان دارد و به خوبی می‌تواند ماجرا را شرح دهد.

ارگانی در مورد ماجرای تولید و پخش برنامه‌های آموزشی می‌گوید: ماجرای آموزش از طریق تلویزیون قبل از این‌که ما بخواهیم وارد فاز درسی بشویم، از طریق وزارت آموزش و پرورش پیگیری می‌شد. آنها ابتدای دهه ۶۰ چند دوربین ۸ یا ۱۶ میلیمتری وارد کرده بودند که دوربین‌های بسیار با کیفیتی به شمار می‌رفتند. ساختمان‌شان هم واقع در میدان بهارستان بود. همین ساختمان مجلس فعلی، يك تابلوی بزرگ هم داشت که رویش نوشته بود تلویزیون ملی ایران. قصدشان هم این بود که يك تلویزیون

آموزشی راه بیندازند که هیچ وقت محقق نشد.

وی ادامه می‌دهد: دهه ۶۰ ما دو شبکه تلویزیونی بیشتر نداشتیم. شبکه يك در دل خود اصطلاحاً شبکه روستا و جنگ و اقتصاد و اینها را جا داده بود و شبکه دو هم بیشتر رویکرد آموزشی داشت. وقتی جنگ شروع شد، یکبار به وضعیت کشور به هم ریخت. مخصوصاً در حوزه آموزش و مدارس. چون

يك «وضعیت سفید» واقعی

عوض شده بود. وقتی دسته‌جمعی با بچه‌ها دور تلویزیون می‌نشستیم این ایرادگیری‌ها افزایش هم پیدا می‌کرد. مثلاً اگر خانم معلم به صورتی می‌گفت قرمز، کلی می‌خندیدیم و بعد تلویزیون را خاموش می‌کردیم و پی‌بازی‌مان می‌رفتیم و می‌گفتیم خانم داره اشتباه درس می‌ده! برای ما که آیرتمان نشین بودیم، زندگی در باغ، فرصتی عجیب و غیرتکراری بود و بنابراین نمی‌خواستیم آن را پای درس خواندن پای تلویزیون هدر بدهیم. چند ماه بعد که مدرسه‌ها باز شد مانند آدم‌های خواب‌زده و گنگ سر کلاس نشستیم. امتحانی دادیم که فقط به لطف نمره‌ای که خود مدرسه به ما داد، آن سال را گذراندیم. بحران اصلی سال بعد بود که سر کلاس جدید نشسته بودیم اما از دروس سال قبل هیچ چیز نمی‌دانستیم. همان دو ماه باغ‌نشینی در دوران مدرسه و بازی به جای درس خواندن کلاً از بیخ آب‌وهوایمان را عوض کرده بود؛ البته شانس یارمان بود چون تا چند سال هیچ‌کس از ما توقع خاصی نداشت و تا نمره پایینی می‌گرفتیم با حالتی که انگار دارند به یک بیمار نگاه می‌کنند، سر تکان می‌دادند و می‌گفتند: اشکال نداره. اینا بچه‌های موشک بارون و مدرسه نرفتن!



وضعیت درخشان برای بازی کردن، به درس خواندن فکر می‌کرد باید به وضعیت مغزی‌اش شک می‌کردیم. ضمن این‌که اهرم فشاری به نام امتحان هم نداشتیم. درس‌های تلویزیونی را به عنوان برنامه کودک تماشا می‌کردیم. از درس‌هایی که تلویزیون نشان می‌داد فقط ریاضی یادم است چون تصویر گرافیکی داشت. بیشتر سعی داشتیم از خانم معلم در تلویزیون ایراد بگیریم. انگار که جایمان در کلاس

ده ساله بودم که موشک باران تهران آغاز شد و پدرم ما را به باغی در شهرک اندیشه کرج برد. خانواده عمه‌ها و خاله‌ها هم به ما اضافه شدند و چهار خانواده شدیم که در یک باغ زندگی می‌کردیم. درست مثل وضعیتی که سال‌ها بعد در سریال «وضعیت سفید» ساخته حمید نعمت‌الله دیدیم. دو ماه در این باغ دسته‌جمعی زندگی کردیم؛ یک زندگی گروهی با همه گعده‌های صمیمی بزرگ و البته اختلاف سلیقه‌های کوچک که ترس از موشک باران بر همه آنها سایه سنگینی انداخته بود. روزهای اول، این سایه سنگین بود و ترس اجازه نمی‌داد به زندگی فکر کنیم چه برسد به درس. مدتی بعد به پیروی از بزرگ‌ترها که جنگ و انقلاب آبدیده‌شان کرده بود ما هم به وضع جدید عادت کردیم. تلویزیون‌ها روشن شد و شیوه جدید درس خواندن را شروع کردیم ولی چیزی نمی‌فهمیدیم چون هیچ‌کدام مان ماجرا را جدی نمی‌گرفت. فکرش را بکنید همه بچه‌های همسن فامیل دور هم در یک باغ جمع بودیم. طبیعتاً اگر کسی در این

سعيدة نيك اختر
روزنامه نگار